



• احمدرضا بهرامپور عمران پژوهشگر ادبیات

با نگاهی به برخی اشارات دکتر علی شریعتی به شعر امروز

تأثیر شعر اخوان بر نوشتار دکتر شریعتی

چاپخس، ص ۱۱۰) در «هبوط» به بخش‌هایی از «سگ‌ها و گرگ‌ها» که البته فکرش از آن «شانسور پتوفی» شاعر انقلابی جوانمرگ‌شده مجارستانی است، استناد شده: «سگان پرشور و شغفی که بر آن خاکسترهای نرم در مطبخ ارباب گرم و نرم خفته‌اند و از آن ته‌مانده‌های سفره مست شده‌اند...» (سروش، ۱۳۵۹، ص ۱۱۰) شریعتی در «گفتگوهای تنهایی» (در فاصله سال‌های ۱۳۴۶-۱۳۴۸) نیز بارها به شعر اخوان ارجاع می‌دهد. جایی به بخشی از شعر «دریچه‌ها» اشاره‌ای شده: «نی ماه فسون، نه مهر جادو کرد» (همان، ج ۲، ص ۷۷۸).

و جایی دیگر نیز به سطرهایی از شعر درخشان سبزی: «با تو دیشب تا کجا رفتم / من نمی‌گویم ملائک بال در بالم شنا کردند / من نمی‌گویم که باران طلا آمد» (همان، ج ۲، ص ۸۷۲) و باز جایی از همین اثر، به سطرهایی از «قصه شهر سنگستان» در اشاره به استعمار ایران و نفت‌خواری‌های استعمارگران:

«و کشتی‌ها و کشتی‌ها و کشتی‌ها... و بردن‌ها و بردن‌ها و بردن‌ها...» (ج ۲، ص ۹۳۹) شعر اخوان چندان زمزمه جان و بر سر زبان شریعتی بوده که گاه بخشی از آن را در کلام خود می‌نشانند. مانند صفحاتی از «خودسازی انقلابی» که شریعتی در اشاره به ناگزیری آدمی از انتخاب از میان سه گانه «پلیدی، پآکی، پوچی»، دوبار این عبارت اخوان در قطعه «چاووشی» را تکرار می‌کند: «سه ره پیدا است...» (انتشارات حسینییه ارشاد، بی‌تا، صص ۷-۲۲۵)

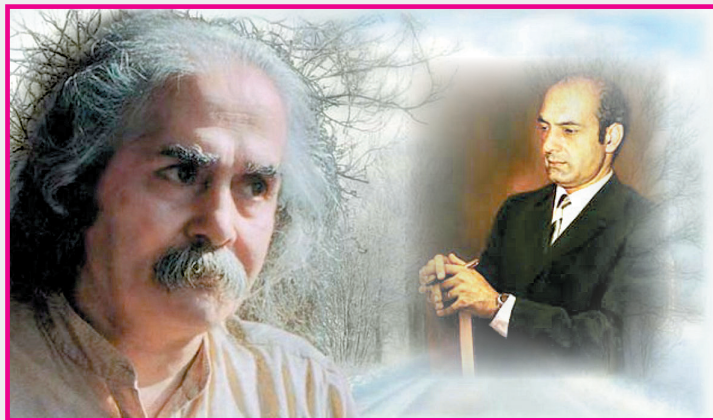
احتمالاً رد ترکیب‌ها و مفردات شعر اخوان یا اشاره و تلمیح به اشعار او را در آثار شریعتی نیز می‌توان نشان داد. جستجویی نکردم، اما مثلاً شاید «تجیر سنگستان» در عبارتی که خواهد آمد، همزمان متأثر از قطعات «قصه شهر سنگستان» و «کتیبه» باشد:

«همچون پرومته در زنجیر سنگستان» (همان، ج ۲، ص ۹۳۱). چراکه می‌دانیم مجازات پرومته نیز همچون زنجیریان کتیبه، مکرر و ابدی است.

۱- البته در شعر اخوان این تخته‌سنگ است که از این رو به آن رو می‌شود، نه سکه!

رنج است و نکبت، و اعتقادی هم به آن دنیای ناپیدا ندارم. (هنر، انتشارات چاپخس، چ هفتم، ج ۱۳۷۸، ص ۷۷).

اشارات شریعتی به جایگاه اخوان و شعرش تا آنجاکه جستجو کرده‌ام، شریعتی از میان شاعران امروز، بیش از هر شاعری از اخوان یاد کرده و به شعرش استناد کرده است. او اخوان را «شاعر توانا و مشهور» (شناخت و تاریخ ادیان، چاپخانه دیبا، ۲۵۲۶، ص ۱۳۳) و «شاعر آگاه زمان ما» خوانده است. (بازگشت، انتشارات الهام، چ ششم، ۱۳۷۷، ص ۲۱۰)



جایی نیز سخن از «شاطر عباس صبحی» و غیرادبیاتی بودن اغلب شاعران که پیش می‌آید، می‌نویسد: «نمونه‌اش اخوان ثالث که دانشجوی هنرستان بوده است.» (شناخت و تاریخ ادیان، ص ۱۰۰) البته او آگاه آراء و اندیشه‌های اخوان را نقد نیز می‌کند. مثلاً جایی گرچه تعریف تمثیلی اخوان را از شعر، «یکی از بهترین شعرهای معاصر» می‌داند، اما می‌افزاید: «البته [به سبب نداشتن شرایط و حدود منطقی] این تعریف شعر نیست!» (شناخت و تاریخ ادیان، ص ۱۳۳)

اشارات و استنبادهای شریعتی به شعر اخوان نیز فراوان است. جایی هنگام اشاره به انقلاب‌های بی‌ثمری که به بیراهه رفتند، می‌نویسد: «... بی‌ثمر بودند و مثل کتیبه اخوان، هی از این رو به آن رو، از آن رو به این رو، سکه را برمی‌گردانده‌اند و وارونه می‌کرده‌اند و نامش انقلاب.» (با مخاطب‌های آشنا، انتشارات

اگر اشتباه نکنم، استاد شفیع کدکنی جایی اشاره کرده‌اند که نخستین بار شعر «نیما» یا «اخوان» را از زبان «علی‌آقا» [دکتر علی شریعتی] شنیدم. اخوان ثالث نیز گاه در آثار منشور از دکتر شریعتی نام برده است. می‌دانیم که شریعتی جز اندیشه‌های بحث‌برانگیز سیاسی و تکاپوگری‌های اجتماعی‌اش، در زمینه ادبیات و نقد ادبی نیز مطالعات پراکنده‌ای داشت. ادبیات آثار منشور نیز قابل توجه است. اشارات و استنبادهای فراوان او به شاعران زبان فارسی، از توجه جدی او به شعر فارسی حکایت دارد.

شریعتی به شعر امروز نیز اشاراتی دارد. او شعر نیز می‌سرود و حتی جایی در «گفتگوهای تنهایی» اش، به پیشگامی خویش در سرودن شعر نیمایی در مشهد دهه سی و موضع‌گیری انجمن‌های ادبی مشهد آن روز علیه این نوجویی‌ها اشاراتی آمده است. (نشر دیدار، ج ۱، صص ۸۰-۷۹) شریعتی خود را «قدری نویسنده، قدری شاعر، قدری متفکر، قدری سیاسی، قدری آزادی‌خواه، قدری سخنران و قدری چیزهای دیگر از قبیل معلم و هنردوست و زیبایی‌شناس» معرفی می‌کند. (همان، ۱۷۲)

گرچه در آثار شریعتی از «نیما»، «شاملو»، «اخوان»، «خوبی» و دیگر شاعران معاصر نمونه‌هایی نقل شده، اما او از شعر اخوان بیشتر شاهد می‌آورد. برداشت شریعتی از نگرش اخوان به هستی این گونه است:

«امید می‌گوید: آنچه پیدا است، دنیایی پر از

۱۷۴



از تمام روشنایی‌ها

حمیدرضا شکاری

خوانش شعری از محمود حسینی

ذات عارفانه عشق

نباشی

پرده را کنار می‌زنم
به پنجره می‌گویم:
دوست دارم.»^۱

در شعر مدرن، صحبت از دور کردن روابط پدیده‌ها و واژه‌های متن نیست، بلکه بحث اصلی بر سر ایجاد روابط تازه میان کلمات است. روابط تازه میان کلماتی نو که در سنت ادبی کم‌یاب یا نایاب‌اند و مهمتر این که بر اساس مناسباتی برخاسته از زندگی امروز برقرار شده‌اند.



رابطه میان معشوق با ماه و گل و دریا و آسمان، روابطی مستعمل هستند (که البته هنوز می‌توانند از مناظری تازه بازآفرینی و نوسازی شوند)؛ اما رابطه میان معشوق و لامپ مهتابی (نه نور و روشنی!) یا رابطه میان معشوق و اتوبان (نه راهی در بادیه و صحرا!)، نو و امروزی هستند. از این جهت که با عناصری بی‌سابقه ساخته شده‌اند و مناسباتی مدرن را نیز در بر می‌گیرند. شاید از همین روست که شعر مدرن گاهی طنزآمیز، کنایی و طعنه‌دار به نظر می‌رسد. چرا که مخاطب می‌تواند از این نامنتظرگی برداشت‌هایی روزمره داشته باشد. تاویل‌هایی که در شعر سنتی به سختی انجام می‌شد. زیرا متن سنتی علاوه بر سری که در زمین داشت، همیشه شاخصاری در آسمان و ماورای آن گسترده بود.

شعر «محمود حسینی» با بیانی نمایشی و دراماتیک، تشبیهی غریب را ترسیم می‌کند. او شباهتی میان معشوق و پنجره یافته است، اما از بیان وجه شبه خودداری می‌کند. پنجره برای دیدن مناظر بیرون از فضاهای بسته است. پنجره خود دیده نمی‌شود، بلکه چیز و چیزهایی دیگر را می‌نمایاند. پنجره از این منظر، ابزاری کاربردی است و اگر اهمیت دارد، به خاطر خودش نیست. پس معشوق نیز ابزاری است برای دیدن و یافتن چیزی دیگر. این تشبیه، شما را یاد اصلی مهم در برخی از سنن عاشقی نمی‌اندازد؟... رسیدن به زیبایی‌های ازلی و ابدی خالق از طریق توجه به زیبایی‌های فانی جهان. زیبایی‌هایی از جمله زیبایی چهره معشوق! به قول او: «عاشقم بر همه عالم (از جمله معشوق) که همه عالم از اوست». چرا؟... چون همه چیز پنجره‌ای است که از طریق آن می‌توان منظره ای وسیع، بسیار وسیع‌تر از این سوی پنجره را در آن سوی آن مشاهده نمود. عشقی افلاتونی و مهمتر از آن عرفانی! کنه و ذات عاشقی در شعر حسینی، عارفانه و روحانی است و به همین دلیل مدرن نیست. زیبایی این شعر، یک زیبایی متکی بر آموزه‌های کلاسیک عشق و عاشقی است. هر چند روابط پدیده‌ها در آن نو باشد.

۱- زیبایی در منظر نبود، محمود حسینی، نشر هشت، ۱۳۹۶، ص ۶۷

دو شعر از مهدی اخوان ثالث و دکتر علی شریعتی

مهدی اخوان ثالث (۱۳۰۷ - ۱۳۶۹)

علی شریعتی (۱۳۱۲ - ۱۳۵۶)

نمی‌دانم پس از مرگم چه خواهد شد
نمی‌خواهم بدانم کوزه گر از خاک اندامم چه خواهد ساخت
ولی بسیار مشتاقم
که از خاک گلویم سوختگی سازد
گلویم سوختگی باشد به دست کودکی گستاخ و بازیگوش
و او بگریز پی در پی
دم گرم خودش را بر گلویم سخت بفشارد
و خواب خفتگان خفته را آشفته تر سازد
بدین سان بشکند در من سکوت مرگبارم را

از کجا؟ از کیست؟
هرگز این پرسیده ای از باد؟
به کجا؟ وانگه چرا؟ زین کار مقصد چیست؟
خواه غمگین باش، خواه شاد
باد بسیار است و پر بسیار، یعنی این عبث جاری ست.
آه! باری بس کنم دیگر
هر چه خواهی کن، تو خود دانی
گر عبث، یا هر چه باشد چند و چون،
این است و جز این نیست.
مرگ گوید: هوم! چه بیهوده!
زندگی می‌گوید: اما باز باید زیست،
باید زیست،
باید زیست!